

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه‌ی بحث نماز

در بحث مقارنات نماز به سوره‌ی حمد رسیدیم. گفتیم این سوره را چند بار از ابتدا تا انتها مورد تأمل قرار می‌دهیم و این کار را تا جایی که بحث‌ها خیلی ظریف و تخصصی نشود که عزیزان خسته شوند؛ ادامه می‌دهیم. امیدواریم خداوند توفیق دهد درک عمیق‌تری از آموزه‌های این سوره‌ی عظیم که خلاصه‌ی تمام قرآن کریم است، پیدا کنیم.

در یکی از این قرائت‌ها و تدبیرها، جلسه‌ی قبل بخش اول سوره‌ی حمد را خواندیم و شرح دادیم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۱. و اکنون به ادامه‌ی سوره می‌پردازیم.

بنابر حدیثی که قبلاً خدمتتان خواندم، از ابتدای سوره‌ی حمد تا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» مختصّ خدای متعال است. آیه‌ی بعد از آن «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۲ است. دو فراز بسیار مهم در این آیه قرار گرفته است. اول «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» است. این تقدّم «إِيَّاكَ» بر «نَعْبُدُ»، که فرمود: «نَعْبُدُكَ»؛ بلکه فرمود: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»؛ یعنی ابتدا خدا را نام می‌برد و پس از آن از عبادت خود سخن می‌گوید؛ دو معنا دارد. یک معنای تقدّم «إِيَّاكَ» این است که منحصرأً تو را می‌پرستیم؛

۱. سوره‌ی حمد، آیات ۱ تا ۴.

۲. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۵.

جز تو احدی را نمی‌پرستیم. معنای دیگر و نکته‌ی عمیق و لطیفی که در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» است، این است که از پرستش، هیچ مراد و مقصودی جز تو نداریم؛ در عبادت خود غرضی نداریم. جز خود تو هیچ چیز را اراده نکرده‌ایم؛ تو را عبادت می‌کنیم و خود تو را به عنوان دستاورد این عبادت می‌خواهیم. نه دنیا می‌خواهیم، نه آخرت می‌خواهیم؛ هیچ چیز نمی‌خواهیم. به تعبیری که در جایی دیدم به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داده شده است، این عبارت را به عنوان روایت در جوامع روایی پیدا نکردم، احتمالاً مفسر نقل به معنا کرده است. چون متن تفسیر هم عربی بوده است، عبارت مفسر از متن روایت قابل تشخیص نیست. تعبیر این است: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی «لا نُرِيدُ مِنْكَ غَيْرَكَ»^۳ ما از تو، جز تو هیچ چیز نمی‌خواهیم. به قول شاعر: ما ز دوست غیر از دوست حاجتی نمی‌خواهیم. هیچ چیز نمی‌خواهیم؛ خود تو را می‌خواهیم.

گر از دوست چشمت به احسان اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست
خلاف طریقت بود که اولیاء تمنا کنند از خدا جز خدا

در این عبادت، هیچ غرضی جز خود تو نداریم. «لا نَعْبُدُكَ بِالْعَوَضِ وَ الْبَدَلِ كَمَا يَعْبُدُكَ الْجَاهِلُونَ بِكَ الْمُغَيَّبُونَ عَنْكَ»^۴ ما تو را در قبال عوض یا بدلی عبادت نمی‌کنیم؛ خواه دنیوی باشد یا آخروی؛ مادی باشد یا معنوی؛ یا مقامات عرفانی باشد؛ هیچ چیز نمی‌خواهیم. کسانی که تو را در قبال عوض و بدلی عبادت می‌کنند، جاهلند. اینها چیز ارزشمندتر را می‌دهند، چیز کم‌ارزش

^۳. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۴.

^۴. همان.

می‌گیرند. این نشانه‌ی جهل است. به تعبیر قرآن: «أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ»^۵

آیا چیزی را که ادنی^۱ و کوچک‌تر و پست‌تر است، در قبال دادن چیزی که بهتر و نیکوتر است می‌گیرید؟ چه چیزی از عبادت خدا ارزشمندتر است که انسان عبادت خدا را بدهد و آن چیز را به جای عبادتش بگیرد؟ خود این که من خدا را عبادت می‌کنم بزرگ‌ترین چیز است. چیزی بالاتر از آن نیست تا من بخواهم در قبال عوض و بدلی خدا را عبادت کنم. اینها افراد جاهلند؛ افرادی مُغَيَّب و در حجابند و از شهود حق متعال محرومند؛ اینها در عباداتشان در پی عوضند.

پس «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» دو معنا پیدا کرد: یکی این که فقط تو را می‌پرستیم؛ غیر تو را نمی‌پرستیم؛ که این ادعای بسیار بزرگی است. نه دنیاپرستیم، نه آخرت‌پرست؛ نه خودپرستیم، نه دیگری‌پرست؛ نه پول‌پرستیم، نه مقام‌پرست؛ نه شهرت‌پرستیم، نه شهوت‌پرست؛ و نه مقامات معنوی‌پرست؛ چون «مَنْ آثَرَ الْعِرْفَانَ لِلْعِرْفَانِ فَقَدْ قَالَ بِالثَّانِي»^۶ کسی که به خاطر خود عرفان، نه به خاطر خدا، به دنبال عرفان است، او هم مشرک است. یعنی چیزی مستقلاً غیر خدا مطلوب اوست. لذا «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی احدی جز تو را نمی‌پرستیم. تنها تو را می‌پرستیم. و در این پرستش هم مطلوب و مقصودمان تویی. در پی عبادت تو، غیر از خود تو، دنبال هیچ چیز نیستیم. عبادت تو را پلی برای رسیدن به آرزوها و تمنیات و خواسته‌های دنیوی، یا اُخْرَوی، یا مادی، یا معنوی، یا جسمانی و یا روحانی‌مان قرار نداده‌ایم.

^۵. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۶۱.

^۶. صدر الدین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۲، ص ۱۲۱.

نکته‌ی لطیف دیگر در تقدّم «إِيَّكَ» بر «نَعْبُدُ» این است که اوّل خدا را دید، بعد خودش را. عبد در تمام کارهایی که می‌کند، نظرش اوّل به خدای متعال است و در مرحله‌ی بعد و بعد از توجه به اوست که به غیر او توجه می‌کند. به غیر او هم که توجه می‌کند، نه به این عنوان که استقلالاً غیری در برابر او قائل است و غیری را در ردیف توجه به خدا، لایق توجه می‌داند. توجهش به خاطر خود آن غیر نیست؛ بلکه به این خاطر است که آن غیر، منسوب به خدای متعال است؛ عبد خدای متعال است؛ مخلوق، مصنوع و جلوه‌ی خدای متعال است؛ به این لحاظ به غیر توجه می‌کند. غیر را استقلالاً مورد توجه قرار نمی‌دهد. اوّل خدا را می‌بیند: «إِيَّكَ»، بعد خود را می‌بیند: «نَعْبُدُ».

لازمه‌ی توحید در عبادت، توحید در مطلوبیت است. یعنی توحید در عبادت و یکتاپرستی، به معنای واقعی کلمه تحقق‌پذیر نیست، مگر این که انسان مطلوبی جز خدای متعال نداشته باشد. چون به محض این که مطلوبی غیر خدا پیدا کرد، آن مطلوب هم معبود انسان می‌شود؛ لذا دیگر توحید در عبادت نیست. انسان اگر هیچ چیز غیر از خدا نخواهد، هیچ چیز را هم جز خدا عبادت و بندگی نخواهد کرد.

معنای عبادت و بندگی بحث مفصّلی دارد. در حدیث عنوان بصری که شرح آن در قالب کتاب حدیث دوست خدمت عزیزان تقدیم شده است، دیده‌اید که وقتی امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان بصری، پیرمرد نود و چند ساله‌ای که برای گرفتن درس معرفت از محضر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ، بعد از طی مراحل، خدمت آن حضرت مشرف شده بود، فرمودند: اگر به دنبال معرفتی، اوّل حقیقت عبودیت را در جان و وجود خودت پیاده کن. عنوان پرسید: حقیقت عبودیت چیست؟

حضرت توضیح دادند. الان نمی‌خواهم آن توضیحات را بازگو کنم؛ چون هم در قالب کتاب حدیث دوست و هم به صورت فایل صوتی در دسترس شماست؛ خودتان مراجعه کنید. وقتی می‌گوییم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» تنها تو را بندگی می‌کنیم؛ تنها عبد تو هستیم. این عبودیت یعنی چه؟ یعنی مالکیتی برای خود قائل نیست؛ همه‌ی امور خود را به خدا تفویض می‌کند؛ همه‌ی مشغولیت فکری و ذهنی و قلبی‌اش به این است که وظایفی را که مستلزم ایفای ادب بندگی در محضر حق متعال است، به شایستگی به جا آورد؛ امر و نهی الهی را به شایستگی مراعات کند. عبادت در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، با شرحی که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان فرمودند، معنایش روشن می‌شود. عبادت تنها سر بر مهر گذاشتن و قیام و قعود در نماز نیست. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی عبد تویم؛ بنده‌ی تویم. این بندگی چه ویژگی‌هایی دارد؟ بنده در برابر مولایش از خود سلیقه‌ای ندارد؛ خواسته‌ای ندارد؛ تشخیص علی‌حده‌ای ندارد. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی این. این که می‌گوییم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» به راستی ادعای بزرگی است. این که انسان برای خودش هیچ تعینی قائل نباشد. به قول شاعر:

بنده را نام خویشتن نبود آنچه ما را لقب دهند آنیم

ما برای خودمان هیچ اسم و رسمی قائل نیستیم؛ هیچ شأنی قائل نیستیم؛ هیچ انتخاب و تشخیص و سلیقه‌ای در برابر خدای متعال نداریم. عبد یعنی کسی که آنچه مولا برایش پسندیده است، می‌پسندد؛ آنچه مولا برایش برگزیده است، آرزو می‌کند؛ آنچه را مولا برایش درست می‌داند، درست می‌داند؛ در برابر مولا خود را صاحب تشخیص و صاحب سلیقه و صاحب

نظر نمی‌داند. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی این. یعنی این‌گونه عبد تو هستیم؛ عبد فرمان‌بر، عبد مُطیع، عبد تسلیم، عبد راضی، عبدی که هیچ چیز از خود ندارد؛ هیچ نقطه‌ی اتکایی در وجود خود ندارد؛ همه‌ی تکیه‌اش به اوست. به تعبیر قرآن «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ... لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ»^۷ قرآن عبد مملوک را مثال می‌زند، بعد می‌گوید «هُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ». او کَلٌّ بر مولایش است. رزقش را مولایش به او می‌دهد؛ حیاتش را مولایش به او می‌دهد؛ هرچه که نیازش است، مولایش به او می‌دهد. همه‌ی توکل و اتکایش به مولایش است. باید در معنای عبادت و بندگی تأمل کنیم تا وقتی در نماز می‌گوییم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، بدانیم چه حرف بزرگی به زبان ما جاری می‌شود.

نکته‌ی دیگر: چرا نفرمود: «إِيَّاكَ أَعْبُدُ» تنها تو را عبادت می‌کنم؛ به صیغه‌ی جمع فرمود: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» تنها تو را عبادت می‌کنیم؟

قدم اولش این است؛ خود را لایق بندگی و عبادت حق نمی‌بیند. شرمنده است. من کیستم که عبد خدا باشم؟ من کیستم که عبادت خدا را کنم؟ در یکی از مناجات‌های خَمْسَةُ عَشَرَ امام سجّاد علیه السلام هست که حضرت به خدای متعال عرض می‌کنند: خدایا اگر نبود که اطاعت امر تو واجب است، تو را منزّه می‌دانستم از این که من تو را یاد کنم.^۸ من کیستم که تو را یاد کنم؟ تویی با آن عظمت و پاکی، من با این حقارت و آلودگی. من چه نسبتی با تو دارم که بخواهم تو

^۷ سوره‌ی نحل، آیه‌های ۷۶ و ۷۵.

^۸ محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات الذّاکرین (سیزدهم).

را یاد کنم؟ لذا اینجا خودش را به شمار نمی آورد؛ خودش را شایسته نمی بیند؛ خودش را لایق مقام عبودیت به شمار نمی آورد؛ مقام عبودیت مقام بسیار عظیمی است، اوج قلّه‌ی کمال انسانی است و از همه‌ی مقامات دیگر بالاتر است، حتّی از مقام رسالت. شاهدش این که وقتی در تشهّد نماز می‌خواهید به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شهادت دهید، اوّل می‌گویید: «عَبْدُهُ»، بعد می‌گویید: «رَسُوْلُهُ»^۹. این مقام عبودیت مطلق که «عَبْدُهُ» است، این «ه» هم معنا دارد. عَبْدُ اللهِ نه؛ عَبْدُ الرَّحْمَنِ نه، عَبْدُ الْكَرِيمِ نه، عَبْدُ الْجَوَادِ نه، «عَبْدُهُ». آن حقیقت غیبیه، عبد اوست. به عبودیت آن حقیقت راه یافته است. مقام عبودیت مقام عظیمی است. من کجا و این مقام؟ این مقام شایسته‌ی رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. لذا شرمنده است و از شرمندگی خود را قاطی جمع عبادت‌کنندگان خدا می‌کند و خودش را گم و مخفی می‌کند.

گاهی لباس انسان مشکلی دارد؛ می‌خواهد دیده نشود، می‌رود قاطی جمعیت و داخل شلوغی خود را گم می‌کند. مثلاً لباسش رنگی شده است، پاره شده؛ بین شلوغی می‌رود که توجه‌ها به سمت او نیاید؛ در حالی که اگر تک بایستد، دیده می‌شود.

او هم از خود شرمنده است. می‌گوید من کیستم که تو را عبادت کنم؟ من کیستم که ادعای عبودیت تو را کنم. خود را قاطی عبادت‌کننده‌ها گم می‌کند. به قول شاعر:

الهی به آنان که در تو گمند نهان از دل و دیده‌ی مردمند

^۹ حرّ عاملی، وسائل الشّیعه، ج ۶، ص ۳۹۳ و مجلسی، بحار، ج ۸۱، ص ۲۰۸.

لذا «نَعْبُدُ» را به صیغه‌ی جمع گفت. چون خود را لایق نمی‌داند؛ آنچه می‌کند را شایسته و مناسب حقّ متعال نمی‌بیند. گفت: «مِنِّي مَا يَلِيقُ بِالْؤُمِيِّ وَ مِنْكَ مَا يَلِيقُ بِكَرَمِكَ»^{۱۰} آنچه از من سر می‌زند، متناسب با لئامت و پستی من است و آنچه از تو صادر می‌شود، شایسته و متناسب با کرامت و بزرگواری و کرم و بخشندگی توست. این است که خود را لایق نمی‌داند؛ عبادت خود را شایسته نمی‌داند؛ لذا خود را وسط جمع گم و گور می‌کند؛ قاطی جمع می‌کند. در پیشگاه خدای عزیز ایستاده است؛ خود را دست خالی می‌داند؛ شرمنده است. برادران یوسف وقتی در آن شرایط قحطی، برای گرفتن کمک‌های غذایی پیش برادر خود که عزیز مصر شده بود رفتند، در حالی که برادر را نمی‌شناختند و ایشان را عزیز مصر می‌دانستند، به او گفتند: «يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلْنَا الضُّرُّ وَ جِنَّا بِيضَاعَةَ مُزْجَاءٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا»^{۱۱} این «جِنَّا بِيضَاعَةَ مُزْجَاءٍ» این شرمندگی از این‌که آنچه را شایسته‌ی توست نتوانستیم به جا آوریم. به تعبیر شاعر:

چگونه سر ز خجالت برآورم همه عمر
که خدمتی به سزا بر نیامد از دستم

این فرد شرمنده است؛ لذا خود را قاطی جمع می‌کند.

به تعبیر دیگر، عبادت خود را با عبادت عابدان راستین گره می‌زند، تا به اعتبار شرافتی که عابدان راستین و عبادتشان دارد، او هم کسب شرافتی کند. خود را قاطی خوبان عالم می‌کند. خوبان عالم عبد خدا هستند؛ عبادت‌گر خدا هستند. کسانی که عبادت‌های خوب، شایسته و

^{۱۰}. محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات بعد از دعای عرفه‌ی امام حسین علیه السلام.

^{۱۱}. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۸.

ارزشمند می‌کنند. خودش را می‌بیند و می‌گوید این چه نمازی است که من می‌خوانم؟ چه سوره‌ی حمدی است که من می‌خوانم؟ لذا قاطی خوبان می‌شود تا یک مقدار از خوبی خوبان به او هم برسد.

مرحوم دولابی به گمانم از قول مرحوم مهندس تناوش نقل می‌کردند، می‌گفتند: من و فلانی روی همدیگر مثلاً صد هزار تومان پول داریم. منتها من یک تومان دارم، بقیه‌اش را فلانی دارد. انسان عبادت خود را با عبادت خوبان عالم جمع می‌کند و می‌گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ». امام عصر ارواحنفاً عبادت خدا می‌کنند؛ اوتاد و ابدال و اولیای برجسته‌ی خدا که یاران امام عصر ارواحنفاً هستند، عبادت خدا می‌کنند؛ او هم عبادت خود را قاطی عبادت آنها می‌کند تا او را هم به محضر معبود مطلق راه دهند. اگر به خودی خود باشد، می‌بیند من کجا و اینجا کجا؟ این مجلس سلطانی کجا و من فقیر بی‌هیچ کمال کجا؟ لذا قاطی بزرگ‌ها می‌شود تا از آنها شرافتی کسب کند و با آنها وارد مجلس شود.

به یک تعبیر دیگر به این خاطر است که تکذیب نشود. این که می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»؛ ما تو را عبادت می‌کنیم، به خاطر این است که اگر بگوید «إِيَّاكَ أَعْبُدُ»، تنها تو را عبادت می‌کنم، یعنی هیچ معبود، محبوب و معشوق و مطلوب دیگری در خانه‌ی دل من جا ندارد. به راستی اینگونه‌ام؟! از این عبادت هیچ چیز جز خود تو را نمی‌خواهم؛ نه دنیا می‌خواهم، نه آخرت؛ نه ماده، نه معنا؛ نه جسمانیات و نه روحانیات. واقعاً من این‌گونه هستم؟! نیستم. لذا در معرض تکذیب است و نگران از این که به او بگویند چرا دروغ می‌گویی؟ تو کجا فقط مرا عبادت می‌کنی؟ کجا تنها مطلوب زندگی تو منم؟ چون می‌ترسد تکذیب شود، خود را قاطی کسانی

می‌کند که آنها به راستی تنها خدا را عبادت می‌کنند و غیر خدا نمی‌خواهند. خود را قاطی آنها می‌کند تا از خطر تکذیب مصون بماند.

به تعبیر دیگر، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» با توجه به ظاهر عبارت شاید بتوان گفت اشاره دارد به این که انسان عبادت را در جمع انجام دهد. می‌خواهد نماز بخواند، نماز جماعت بخواند؛ همراه با جمع نماز بخواند. خود این «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» اشاره‌ای دارد که اگر این عبادت بخواند به شایستگی انجام شود، باید به صورت جماعت انجام شود. علاوه بر این که اگر عبادت و دعای بنده بخواند مورد قبول قرار گیرد، باید در دل جمع باشد. عمل و دعای عبد با عمل و دعای اولیاء خدا یک‌جا به درگاه الهی عرضه شود تا به برکت عبادات و ادعیه‌ی اولیاء خدا، دعا و عبادت این شخص هم در دستگاه پروردگار مورد پذیرش قرار گیرد.

نکته‌ی دیگر. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» تنها تو را عبادت می‌کنیم و تنها از تو استعانت می‌جوییم. راه شهود حق متعال، روی آوردن به بندگی حق است. از راه دیگری نمی‌شود به شهود حضرت حق نائل شد. می‌خواهد به مقام شهود برسد. در «إِيَّاكَ»، عبارت و کلام از حالت غایب به مخاطب تبدیل شده است. یک‌جا می‌گفتید: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ؛ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» اما اینجا می‌گویید: «إِيَّاكَ»؛ یعنی تنها تو را عبادت می‌کنیم. این یعنی به مقام شهود رسیده‌اید. راه رسیدن به شهود، عبادت و بندگی حق است. یعنی انسان از راه بندگی، از بُعد به عالم قُرب نائل می‌شود؛ در محضر حق به حضور پذیرفته می‌شود؛ به شهود قلبی حق نائل می‌شود و به جمع حاضران مجلس پروردگار ملحق می‌شود. همان‌طور که خدای متعال فرمود: «أَنَا جَلِيسُ

مَنْ ذَكَرَنِي»^{۱۲} من همنشین و هم‌مجلس کسی هستم که من را یاد کند؛ من هم می‌آیم کنار او می‌نشینم. او با حمد پروردگار به «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» رسید؛ حمدی که آن حمد را بسم الله کرد؛ یعنی خود را مجرای حمد قرار داد؛ حامد و محمود را خدا دید. از راه حمدِ رَبُّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ توانست به مقام شهود و حضور برسد و در محضر حق حاضر شود و بگوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» تنها تو را عبادت می‌کنیم. خطاب مستقیم است. پس حمد پروردگار با گستردگی معنایی که اشاره کرده‌ایم، راه رسیدن به شهود و حضور است. امیدواریم خدا توفیق دهد در دفعات بعد که سوره‌ی حمد را می‌خوانیم و مورد تأمل قرار می‌دهیم، آن را بیشتر باز کنیم.

نظام عالم، نظام عبادت و بندگی است. همه‌ی مخلوقات خدا بنده‌ی خدا هستند، همه‌ی موجودات، همه‌ی مخلوقات، در آفرینش، بندگی خدا را می‌کنند؛ همه عبدُ الله‌اند؛ همه عبد پروردگارند. منتها بَشَرٌ به‌عنوان موجود مختار، فوق عبادتی که سایر موجودات قهراً و جبراً و فطرتاً و جبلتاً دارند؛ عبادت اختیاری دارد. و الاً همه‌ی موجودات عالم عبادت‌گر خدا هستند؛ حامد و مسبح خدا هستند؛ «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^{۱۳}. شاید وقتی می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، می‌خواهد بگوید من خود را به جمع همه‌ی موجودات جهان خلقت، از مَلَكٍ و جِنٍّ و حیوان و گیاه و جَمَادٍ و همه‌ی موجودات در همه‌ی مراتبِ عوالم، ملحق می‌کنم. با «إِيَّاكَ

^{۱۲}. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۳۶۲ و شیخ حرّ عاملی، ج ۱، ص ۳۱۱.

^{۱۳}. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۴.

نَعْبُدُ»؛ خود را به جمع عبادت‌گران حق، در کلّ نظام آفرینش، در همه‌ی مراتب هستی، ملحق

می‌کند. یا این‌که خود را به جمع نمازگزاران ملحق می‌کند. قرآن فرمود: «وَأَرْكَعُوا مَعَ

الرَّاكِعِينَ»^{۱۴} همراه با رکوع‌کنندگان رکوع کنید. عبادت جمعی را با این عبارت ابراز می‌کند.

معنای دیگری که می‌تواند داشته باشد، این است: «الْمُؤْمِنُ وَحَدَهُ جَمَاعَةً»^{۱۵} مؤمن، به تنهایی

یک جماعت است، وقتی به نماز می‌ایستد؛ چون همه‌ی اعضا و جوارحش و همه‌ی قوای

ظاهری و باطنی وجودش، به قلب یا عقل او اقتدا می‌کنند؛ یک نماز جماعت برگزار می‌شود.

پس در وجود خود این شخص یک جماعت به پا شد. چشمش، گوشش، زبانش، دستانش،

پاهایش، همه‌ی حواسّ ظاهریش، همه‌ی حواسّ باطنیش، همه‌ی وجودش به این امام، قلب یا

عقل، اقتدا کرده‌اند. به تنهایی دارد نماز می‌خواند، ولی نماز جماعت است. اگر این‌گونه ببینیم،

درست است بگوییم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ». چون جمعی هستند که عبادت می‌کنند؛ چشمش، گوشش،

زبانش، دستش، فکرش، دلش عبادت می‌کنند. همه به طور جمعی عبادت می‌کنند. لذا «نَعْبُدُ»

شاید اشاره به این باشد که «الْمُؤْمِنُ وَحَدَهُ جَمَاعَةً».

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۴}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۳.

^{۱۵}. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۷۱.